

---

# در هوای یک رویا

---

گفتگویی تاریخی - تحلیلی با:

دکتر ایرج والی پور

بنیانگذار مرکز آموزش مدیریت دولتی در ایران

با یادداشت‌هایی از استادان:

الوانی، رضائیان، دانایی فرد و قلی پور

گفتگوگر و مستندگر

دکتر غلامرضا خاکی



انتشارات لوح فکر  
تهران - ۱۳۹۹

۱۱	پیشگفتار دکتر والی پور
۱۳	یادداشت (۱) دکتر الوانی
۱۴	یادداشت (۲) دکتر رضائیان
۱۶	یادداشت (۳) دکتر دانایی فرد
۱۹	یادداشت (۴) دکتر قلی پور
۲۱	سخن آغازین گفتگوگر
۳۱	فصل اول: بردمیدن بر درخت زندگی
۵۱	فصل دوم: در پی هوای تازه
۹۹	فصل سوم: باز هوای وطنم آرزوست
۱۵۵	فصل چهارم: وزیدن گردباد انقلاب
۱۶۳	فصل پنجم: در کشاکش رنجهای ناگزیر
۱۷۷	فصل ششم: پرواز اجباری از لانه وطن
۱۸۱	فصل هفتم: باز فرود آمدیم بر در سلطان خویش
۱۸۸	پیوست الف: لنگان در پی تجربه مدیریت نوین
۲۰۱	منابع و یادداشت ها

جناب دکتر اجازه فرمایید از اینجا شروع کنیم که شما در کجای سرزمینی به نام ایران پای بر خاک نهادید؟

من در سال ۱۳۰۵ ش (۱۹۲۶ م) در اصفهان در زیرزمین خانه‌ای که ساختمان دو طبقه‌ای در انتهای یک باغ بزرگ دو هزار متری بود به دنیا آمدم. در آن زمان کسی برای زایمان به بیمارستانی که مسیحیان آن را اداره می‌کردند، نمی‌رفت.

اگر ممکن است از والدیتان بگویید.

از پدری بختیاری و مادری اصفهانی از خانواده صدری‌ها بدنیا آمدم. مادر من بعد از فوت زودرس شوهر اول که عموی من بود با برادر کوچک‌تر شوهرش که آن هم زنش مرده بود براساس یک رسم قدیمی ازدواج کرد آن مرد پدر من شد...

مگر اصفهانی‌ها به لردختری می‌دهند؟

اصفهانی‌ها عموماً به لُربختیاری دختر نمی‌دادند.

حالا شما خودتان را بختیاری می‌دانید یا اصفهانی؟

من بیشتر خود را یک لُربختیاری می‌دانستم تا یک اصفهانی.

آیا پدر و مادرتان بچه‌هایی را با خود به زندگی جدید آوردند؟

بله، ما دو خواهر و شش برادر بودیم که سه تای آنها تنی به نامهای شاهپور و سیروس و بدری، و از طرف مادرم رحمان که عموزاده ما بود و از زن فوت کرده پدرم حیدر؛ احمد و بی بی صنم.

از خاندان پدری بگوئید گویا در سیاست هم حضور داشتند.

خوانین بختیاری در انقلاب مشروطه با اعزام سوار به تهران و برکنار کردن محمد علی شاه قاجار<sup>۱۳</sup> و به تخت نشاندن احمد شاه<sup>۱۴</sup> نقش مهمی در انقلاب مشروطه<sup>۱۵</sup> ایفا کردند لذا دو دهه در استان اصفهان و چهار محال بختیاری حکومت نمودند سردار اشجع یکی از خوانین بزرگ بختیاری چند بار حاکم اصفهان شد. عموی من کلبعلی پیشکار سردار اشجع بود و گویا نقش نایب الحکومه ای داشته است. پدر بزرگم مُلا والی نام بوده که در اثر اختلافات ملکی از زادگاه خود شهر اردل بیرون می آید و به فروش گاو و گوسفند دست می زند و با آقا نجفی از علمای آن عصر آشنا می شود و از او اجازه اداره موقوفات را در چهار محال و بختیاری می گیرد و از این راه ثروتمند می شود.

از ویژگیهای پدرتان بگوئید.

پدرم از عشایرانی بود که در انقلاب مشروطه به سواران بختیاری پیوست و ۱۶ روز سوار بر اسب از اصفهان به تهران می رود و به خاطر شجاعت مفتخر به لقب صارم الشکر (به معنای شجاع و مقاوم) می شود. او در بازگشت از تهران به اصفهان در فکریافتن شغلی می افتد لذا راه پدرش را یعنی دهداری و دامداری و کشاورزی را پی می گیرد. پدرم می گفت در رسیدن به ایلبگی، ده پدری اش از راهی با اسب عبور می کرد که از کنار علفزار و چند چشمه آب که شورآب بزرگ نام داشت عبور می کند. پدر تصمیم به خریدن و آباد کردن آنجا می گیرد و اولین کاری که می کند ساختن قلعه ای با خشت و گل و دارای برج و بارو بود. پدرم عمری را صرف آبادانی این ده کرد گویی که مهدی آباد با هویت او درآمیخته بود. با ساختن سدی با خاک و سنگ از آب چشمه ها استخر بزرگی ایجاد کرده بود و هر روز استخر پر و لبریز می شد و از آب آن، یک آسیاب آبی به کار می افتاد و هزاران درخت بادام در امتداد دره نیز آبیاری می شد. تابستان ها که به ده می آمدیم، من هر روز صبح پیش از آن که استخر باز شود با شوق و هیجان در این استخر می پریدم و شنا می کردم.

پدر زارعین خود را گاه تنبیه می کرد هر چند مهربانی هایی نیز داشت. او دوست نزدیک

آقای فداکار نماینده کارگران اصفهان در مجلس شورای ملی بود و به پیشنهاد برادرم پدرم با سران حزب توده آشنا شد و یکی دو بار از آن‌ها در منزل پذیرایی کرد هر چند عضو فعال اتحادیه خرده مالکین چهارمحال و بختیاری بود که علیه جور و ظلم پاره‌ای خوانین تشکیل شده بود. پدرم مردی آزاداندیش و اهل نماز و روزه و دعا نبود و ضدچپ گرایي بود، او حتی به عنوان عضو هیات نمایندگی اتحادیه برای دادخواهی از رضاشاه به تهران نیز می‌رود.



پدرم مهدی قلی والی پور ، نفر اول از سمت چپ نشسته

خاطره‌ای هم از آن دیدار نقل کردند؟

پدرم می‌گفت پاره‌ای از خوانین بختیاری مخالف اتحادیه خرده مالکین به دربار شاه القاء کرده بودند که اعضای اتحادیه طرفدار رژیم کمونیستی شوروی هستند. در ملاقات کاخ سعدآباد ما سه نفر نماینده اتحادیه در مسیر رضاشاه ایستاده بودیم تا خواسته خود را به عرض همایونی برسانیم. وقتی رضاشاه همراه تیمورتاش<sup>۱۶</sup> وزیر دربار خود از کاخ سلطنتی خارج می‌شد و به ما رسید با لحن تندى پرسید: "شما که بلشویک<sup>۱۷</sup> نیستید؟" سخنگوی اتحادیه با لکنت زبان پاسخ می‌دهد: "نه قربان ما بلشویک نیستیم، ما اصلاً نمی‌دانیم بلشویک چیست". پدرم جلو می‌رود و تعظیم می‌کند و شمه‌ای از ظلم پاره‌ای از خوانین بختیاری به